

**Legal analysis of the concept of the Jewish national homeland in the  
Balfour Declaration and its relationship with the Jewish national state**

*Javad Mousavi Dalini<sup>1</sup>/ Golnaz Mohammadpour<sup>2</sup>*

(DOI): [10.22034/MTE.2021.11932.1535](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.11932.1535)

**Abstract**

**Original Article**

P 69 - 92

The phrase "Jewish National Homeland" is an important part of the Balfour Declaration, which until then was unknown in the international community and did not clearly express a specific meaning and concept, and this clause has always been mentioned with different and ambiguous interpretations. After the publication of the Balfour Declaration in 1917, the term "Jewish national homeland" became an important part of the goals of the Zionists and a focal point for achieving their goals. The problem of the research is the investigation and analysis of the Jewish national homeland in the Balfour Declaration and its legal problems. The findings of the research indicate that the phrase "Jewish national homeland" overshadowed the value and validity of the declaration and clarified its legal deficiency. The importance and necessity of research regarding the legal dimension of the Balfour Declaration and the formation of a national homeland in the aforementioned declaration are among the issues in the history of Palestine that cannot be easily ignored and must be carefully examined. The writer is trying to analyze the legal aspects of the Balfour Declaration and especially the concept of the Jewish national homeland without any political attitude or bias, using the library method and document review, and in a descriptive and analytical way.

**Key words:** Palestine, Balfour Declaration, Jewish national homeland, guardianship.

---

1 - Assistant Professor, Department of History, Shiraz University, Iran. (javad\_shirazu@yahoo.com)

2 - Master's degree in history from Shiraz University, Iran. golnaz.mohammadgm@gmail.com

Received: 2021/04/02 | Accepted: 2021/11/23



This article is distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 | <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

## تحلیل حقوقی مفهوم وطن ملی یهود در اعلامیه بالفور و نسبت آن با دولت ملی یهود

جواد موسوی دالینی (نویسنده مسئول)<sup>۱</sup> | گلناز محمدپور<sup>۲</sup>

شناسه دیجیتال (DOI): [10.22034/MTE.2021.11932.1535](https://doi.org/10.22034/MTE.2021.11932.1535)

علمی - پژوهشی

ص: ۹۲/۶۹

### چکیده

عبارت «وطن ملی یهود» قسمت مهمی از اعلامیه بالفور است که تا آن زمان در جوامع بین المللی ناشناخته بود و معنا و مفهوم مشخصی را به روشنی بیان نمی کرد. این بند همواره با تفاسیر متفاوت و مبهم همراه بوده است. پس از انتشار اعلامیه بالفور ۱۹۱۷ م، اصطلاح «وطن ملی یهود» به بخش مهمی از اهداف و کانونی برای به مقصود رسیدن صهیونیست ها بدل گشت.

مساله پژوهش حاضر بررسی و واکاوی وطن ملی یهود در اعلامیه بالفور و اشکالات حقوقی آن است. یافته پژوهش حاکی از آن است که عبارت وطن ملی یهود، بیش از پیش ارزش و اعتبار اعلامیه را تحت شعاع خود قرار داده و کاستی و نقص حقوقی آن را روشن می سازد.

اهمیت و ضرورت تحقیق در خصوص بعد حقوقی اعلامیه بالفور و تشکیل وطن ملی در اعلامیه یادشده از جمله مباحثی در تاریخ فلسطین است که نمی توان به آسانی از کنار آن گذشت و می بایست مورد بررسی دقیق قرار گیرد. نگارنده در تلاش است با روش کتابخانه ای و بررسی اسناد و به شیوه توصیفی تحلیلی، ابعاد حقوقی اعلامیه بالفور و بالاخص مفهوم وطن ملی یهود را بدون نگرش سیاسی و جانبداری مورد بررسی قرار دهد.

**واژگان کلیدی:** فلسطین، اعلامیه بالفور، وطن ملی یهود، قیمومت و سرپرستی.

۱. استادیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، ایران (javad\_shirazu@yahoo.com)

۲. دانش آموخته کارشناس ارشد تاریخ عمومی جهان، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، ایران

(golnaz.mohammad.gm@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۸



### مقدمه

در اواخر جنگ جهانی اول، امور مربوط به سرزمین‌های عربی تحت حکومت عثمانی به بریتانیا واگذار شد. یهودیان برای بازگشت به سرزمین موعود و داشتن وطنی برای خویش با پشتیبانی بریتانیا بیش از پیش امیدوار شدند. هدفی که با نادیده گرفتن ساکنان فلسطین در مسیر تحقق قرار گرفت. در تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۱۷م، دولت بریتانیا اعلامیه بالفور<sup>۱</sup> را برای کمک به ایجاد یک وطن ملی برای یهودیان در فلسطین منتشر کرد.

اصطلاح «وطن ملی یهود» ابتکار بریتانیا نبود، بلکه نخستین بار توسط اولین کنگره صهیونیسم در سال ۱۸۹۷م، زمانی که یهودیان هنوز اقلیت اندکی در فلسطین بودند، ابداع گردید، اما نکته مبهم در این جا، عبارت وطن ملی بود که در کنگره بال سوئیس [۱۸۹۷] برای آن معنا و مفهوم واضحی بیان نگردید و با انتشار اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷م توسط وزیر خارجه انگلستان بر این ابهامات افزوده شد، زیرا از یک طرف در آن به دل‌بستگی انگلستان به تاسیس وطن یهودی در فلسطین اشاره شده بود و از طرف دیگر تاسیس وطن ملی را بدون لطمه‌زدن به حقوق داخلی و مذهبی مردم عرب فلسطین تلقی می‌کرد؛ ادعایی که در مرحله عمل به اجرا درنیامد.

این جستار در پی دستیابی به شناخت بهتر و بیشتر از عبارت وطن ملی یهود است و ابعاد حقوقی آن در اعلامیه بالفور را بررسی کرده تا از این رهگذر به پرسش‌های زیر پاسخ دهد.

۱- موافقین و مخالفین عبارت وطن ملی به معنای تشکیل و حاکمیت سیاسی دولت یهود در فلسطین به چه دلایلی استناد می‌جویند؟

۲- دولت‌مردان و مجالس بریتانیا درباره وطن ملی چه دیدگاهی داشتند؟

۳- مهمترین اشکالات حقوقی وطن ملی یهود در اعلامیه بالفور کدامند؟

### پیشینه پژوهش

منابع و مقالات بسیاری درباره قضیه فلسطین و همچنین شکل‌گیری صهیونیسم نگاشته شده است. از پژوهش‌هایی که به این موضوع از جنبه سیاسی، مذهبی و تاریخی پرداخته اند می‌توان به این آثار اشاره کرد: اینگرامز (۱۳۷۰) با استفاده از اسناد منتشر شده از طرف دولت بریتانیا، تمامی اطلاعات مربوط به چگونگی صدور اعلامیه بالفور و نامه‌نگاری‌ها و نظرات صاحب‌منصبان بریتانیا را به خوبی در اختیار خواننده اثر قرار داده است؛ هر چند که در بیان وطن ملی یهود؛ موضوع مورد

<sup>۱</sup> - Arthur James Balfour

پژوهش به طور جداگانه و روشنی سخن نگفته، اما از منابعی است که پژوهشگر در این حوزه می‌بایست آن را مورد مطالعه قرار دهد. زعیترا (۱۳۶۲) در حوزه مساله فلسطین و مهاجرت یهودیان و مقدمات و پیامدهای حاصل از آن، کتابی نوشته که گرچه از جانبداری آن نمی‌توان گذشت، اما از منابع موثقی است که حتما می‌بایست به آن رجوع کرد. رودنسون و دویچر (۱۳۵۷) این دو نویسنده، یهودی هستند که درباره فلسطین مطالب قابل توجهی را مورد بررسی قرار داده و بازگو کرده اند. کوئیگی (۱۳۷۲) در کتاب خود به مساله فلسطین و اسرائیل و چگونگی منازعه میان ایشان پرداخته است و اعلامیه بالفور را مورد نقد و بررسی قرار داده است. صفا تاج، (۱۳۸۰) در دانشنامه ای که درباره فلسطین در چهار جلد گردآوری کرده است و از منابعی است که نباید از آن چشم پوشید. فاست (۱۳۸۶) مسائل خاورمیانه را مبنای کار خود قرار داده و با مطالعه کتاب وی می‌توان مطالب مربوط به مقدمات صدور اعلامیه بالفور و اوضاع سرزمین‌های عربی قلمرو امپراتوری عثمانی را به دست آورد. در میان مقالات فارسی و لاتینی که مورد بررسی قرار گرفت، مقاله‌ای که توسط کوهن (۲۰۱۷م) که به مناسبت صدمین سال صدور اعلامیه بالفور نوشته شده، توجه نگارنده پژوهش پیش رو را به خود جلب کرد. کوهن در این مقاله علاوه بر بررسی انگیزه‌های شخصی و مذهبی در صدور اعلامیه بالفور، مخالفت‌های صورت گرفته با صدور آن را هم مورد توجه قرار داده است. از این رو در رفع ابهام از این پژوهش کمک شایانی کرده است.

آنچه مسلم است پرداختن به چنین موضوع‌هایی می‌بایست حتی الامکان بدون طرفداری بوده و همواره در بیان واقعیت‌های آن کوشید. در باره چنین مسئله مهمی هنوز مواردی هست که چندان، بدان‌ها پرداخته نشده و به طور مستقل مورد تحقیق قرار نگرفته اند. «وطن ملی یهود» از آن دست مواردی است که همچنان در تعابیر و مفاهیم گفته شده با ابهام رو به روست. از این رو نگارنده این مورد از مفاد اعلامیه بالفور را به طور مستقل و اعلامیه یاد شده را از جنبه حقوقی مورد بررسی قرار داد تا گامی در جهت روشن ساختن معنای حقیقی آن برداشته باشد.

### اختلاف بر سر محل تشکیل دولت ملی یهود

صهیونیسم سیاسی با تئودور هرتزل شکل گرفت. صهیونیست‌ها در سال ۱۸۹۷م، اولین گردهمایی جهانی خود را به ریاست تئودور هرتزل در شهر بال<sup>۱</sup> سوئیس برگزار کرده و سیاست‌ها، اهداف و برنامه‌های جهانی خود را تحت عنوان پروتکل‌های زعمای صهیون در ۲۴ بند تدوین کردند.

<sup>۱</sup> - The Bala Declaration conference

(۲۷۰: ۱۹۴۴، parkes) در نهایت تئودور هرتزل در جزوه‌ای که در سال ۱۸۹۶م تحت عنوان «کشور یهود» منتشر ساخت، خواستار تشکیل کشور یهود گردید. هرتزل مسئله‌ی صهیونیسم را به معنا و مفهوم عملی آن مطرح ساخت. گفتنی است، این نوع صهیونیسم با تأکید بر ملیت و جداسازی، مبلغ این تفکر است که یهودیان به طور پراکنده در جهان نمی‌توانند از امنیت برخوردار باشند، بلکه در یک کشور مستقل در امنیت خواهند بود. این مفهوم از امنیت برای صهیونیست‌ها، همواره تا دوره معاصر مبنای عمده‌ای از استراتژی و سیاست خارجی اسرائیل بوده است.

اولین اختلاف سازمان جهانی صهیونیسم در ۱۹۰۳م، بر سر محل تشکیل دولت یهود شکل گرفت. برخی صهیونیست‌های یهودی مانند لئون پینسکر<sup>۱</sup> با انتخاب فلسطین مخالف بودند؛ زیرا عقیده داشتند باید زمینی انتخاب شود که خالی از سکنه بوده و بدون خشونت به آن دست یافت. به عقیده پینسکر «قدس الاقداس ما اعتقاد به خدا و کتاب مقدس است که در واقع همین‌ها بودند که وطن دیرین ما را به ارض مقدس بدل ساختند، نه اردن و اورشلیم. از این‌رو، لازم نیست حتما در سرزمین قبلی خود اقامت کنیم، بلکه هر قطعه زمینی که به ما بدهید، قدس الاقداس خویش را به آن‌جا خواهیم برد» (Nashif, ۱۹۷۷: ۱۱۵). از این‌رو طرحی با عنوان دولت جدید یهود در فلسطین، اوگاندا، آرژانتین و قبرس نیز مطرح شد. با این وجود بیشتر صهیونیست‌های انگلستان، مانند ساموئل مونتاقو<sup>۲</sup>، عضو مجلس عوام، هرتزل، حاییم وایزمن [رئیس کمیسیون صهیونیسم] اعتنایی به عقیده آنان نکردند و طرفدار استعمار فلسطین بودند.

سرانجام در هفتمین کنگره سازمان جهانی صهیونیسم در سال ۱۹۰۵م، فلسطین به طور قطع برای استقرار کشور و دولت یهود انتخاب شد و رأی بر استقرار کشور یهود در فلسطین داده شد. (اینگرامز، ۱۳۷۰؛ طاهری آکردی، دین پناه، ۱۳۹۵: ۱۱۳) پس از مشاوره و مذاکرات فراوان قطعنامه‌ای صادر شد مبنی بر این که فلسطین منطقه مهاجرت و محل تشکیل ملت واحد یهودی معلوم گشت، اسم فلسطین به ارض اسرائیل مبدل گردید و پرچم صهیونی و شعار ملی یهود نیز تعیین گردید. (زعیترا، ۱۳۶۲: ۹۳)

در کنگره صهیونی که در لاهه به سال ۱۹۰۸م، تشکیل گردید تصمیم جزمی درباره فلسطین گرفته شد و سازمان صهیونیست‌ها دستور تاسیس شرکت خرید اراضی فلسطین و اعطای وام از طرف بانک ملی یهود به منظور بنای خانه‌های مدرن برای مهاجران یهود نزدیک شهر یافا (تل‌آویو بعدی)

<sup>۱</sup> - Leon Pinscher

<sup>۲</sup> -Samuel Montague

را صادر کرد و مقرر نمود که از این به بعد زبان عبری زبان رسمی یهودیان باشد. (زعیترا، ۱۳۶۲: ۹۵) بدین ترتیب دولت یهود [اسرائیل] بر دو پایه فکری تاسیس شد: نخست الهام از برخی آموزه‌های یهود که از یک سو ضرورت تاسیس سرزمین واحد برای یهودیان را پیش بینی کرده و از سوی دیگر برای تجمیع قوم متفرق و پراکنده یهود تحت حاکمیت و اقتدار واحد تلاش کرده است؛ دوم بهره‌برداری به موقع از برخی رنج‌ها، تالمات و صدمات تاریخی و استفاده مناسب از آن‌ها. این پایه‌های فکری در آستانه جنگ اول جهانی به لحاظ عینی به بار نشست. (احمدوند، ۱۳۸۴: ۱۲۳)

### بریتانیا و هدایت توافقنامه‌های جداگانه

اهمیت خاورمیانه و امپراطوری عثمانی، متفقین را بر آن داشت تا پیش از پایان جنگ جهانی اول قلمروی عثمانی را تحت نفوذ خود درآورند. در جریان جنگ جهانی اول، بریتانیا هدایت سه مذاکره جداگانه برای آرایش پس از جنگ سرزمین‌های عربی را به عهده گرفت.

### الف) بریتانیا و تشکیل پادشاهی عربی اسلامی

در آستانه جنگ جهانی اول (۱۹۱۴م)، تنها رهبر عربی که از قدرت معنوی و مادی برای ایجاد یک نهضت وسیع ضد عثمانی برخوردار بود، شریف حسین بود. بدین خاطر انگلستان با ارایه‌ی طرحی به شریف حسین و فرزندان او، زمینه را برای قیام اعراب به حمایت از نیروهای متفق فراهم کرد و آن را به مرحله‌ی اجرا درآورد. بین ژوئیه ۱۹۱۵م و مارس ۱۹۱۶م، کمیسیونر عالی بریتانیا در مصر، سر هنری مک‌ماهون<sup>۱</sup> و شریف مکّه، حسین بن علی از خاندان هاشمی در مورد مسائل مربوط به شورش اعراب علیه حکومت عثمانی به مذاکره نشستند. مذاکرات شریف حسین و ماک‌ماهون، سبب تعهداتی چند شد؛ از یک سو حمایت بریتانیا برای یک پادشاهی وسیع عربی اسلامی به رهبری شریف حسین و از سوی دیگر اولویت دادن به انگلستان در امتیازات اقتصادی در جهان عرب. با ادامه‌ی مذاکرات انگلستان با اعراب، این همکاری منجر به قیام اعراب علیه حکومت عثمانی در سال ۱۹۱۵ شد. (فاست، ۱۳۸۶: ۴۹) بدین گونه طرح‌های بریتانیا با قبول و تأیید شریف حسین وسعت یافت.

### ب) موافقت‌نامه سایکس - پیکو<sup>۲</sup>

زمانی که انگلستان مذاکرات خود را با شریف حسین به پایان رساند و از پشت جبهه خود (اعراب)

<sup>۱</sup>-Sir Henry McMahon

<sup>۲</sup>-Sykes-Picot

آسوده خاطر گشت، مذاکرات جدیدی را با فرانسه آغاز نمود.

لازم به ذکر است در ۲۶ مه ۱۹۱۶م، بین مارک سایکس، نماینده انگلستان و جرج پیکو، نماینده فرانسه طرح تجزیه امپراطوری عثمانی رقم خورد. براساس این موافقت‌نامه ساحل سوریه از ناقره تا اسکندرونه و منطقه موصل در عراق سهم فرانسه و بقیه عراق از شمال بغداد تا خلیج بصره و مابین بصره و منطقه فرانسوی و دو بندر حیفا و عکا سهم انگلستان شد، با قید این که فرانسه و انگلیس به طور مستقیم و غیرمستقیم حق حکومت بر منطقه اختصاصی خود داشته باشند و قرار شد فلسطین ( غیر از دو منطقه حیفا و عکا که سهم انگلیس بود ) تحت سلطه یک اداره بین المللی درآید و بنا شد که در داخل سوریه یک دولت عربی مستقل یا حکومتی هم‌پیمان با سایر دول عربی تحت حمایت و قیمومت فرانسه و انگلستان به وجود آید به شرط این که فرانسه در شمال این کشور ( دمشق، حلب و موصل ) و انگلستان در جنوب آن ( اردن تا شمال شرقی بغداد ) ذی نفوذ و در منافع اقتصادی آن‌ها حق الویت داشته باشند. ( لوتسکی، ۱۳۵۶ ) توافقنامه یاد شده باعث بی‌اعتباری انگلستان نزد اعراب شد و تجزیه جهان عرب و ایجاد موانع بر سر وحدت آن را در پی داشت.<sup>۱</sup>

### ج) عوامل انگیزشی بریتانیا در انتشار اعلامیه بالفور

جنبش صهیونیسم در آستانه‌ی جنگ جهانی اول برای دستیابی به اهداف خود، یعنی تبدیل فلسطین به یک کشور یهودی، انگلستان را متحدی مناسب تشخیص داد. انگلستان نیز، طی سال‌های جنگ جهت پیشبرد اهداف جنگی خود و کسب حمایت‌های مادی و معنوی و حفظ منافع استراتژیک، جنبش صهیونیسم را ابزار مطلوبی تشخیص داد. عوامل سیاسی که موجب وعده بالفور شد از این قرار بودند که:

دولت انگلستان علاقه داشت عناصر قوی یهودی که در ممالک مختلف دنیا پراکنده بودند، بویژه یهودیان مقتدر آلمان و اتریش را به طرف خویش جلب کند. در آن وقت هنوز دولت آمریکا به متفقین نیبوسته و وارد جنگ نشده بود و انگلستان می‌خواست نظر موافق و کمک یهودیان آمریکا را به جانب خود متوجه سازد. انگلستان در نظر داشت منطقه فلسطین را که موقعیت آن کمتر از موقعیت کانال سوئز نیست در کنترل خود داشته باشد. فلسطین علاوه بر این که راه خشکی میان شرق و غرب است در صورتی که تحت تصرف انگلستان در می‌آمد به منزله سدی بود که جلوی سرایت قدرت فرانسه به منطقه کانال سوئز را می‌گرفت و در ضمن همان‌گونه که یهودیان قول داده

۱ - ویلسون، رئیس‌جمهور ایالات متحده، در سال ۱۹۱۸میلادی، طی نطقی، توافقنامه سایکس-پیکو را بی‌اعتبار دانست و به اعراب سرزمین‌های تحت کنترل عثمانی اطمینان داد که آمریکا از آنها حمایت خواهد کرد تا بتوانند به استقلال خود دست یابند.

بودند این دولت دست نشانده، نگهبان و حافظ کانال سوئز برای انگلستان هم بود. (فاست، ۱۳۸۶: ۴۹)

پروفسور ورتن<sup>۱</sup>، نخستین فردی است که در سال ۱۹۷۰م، از سوابق دولتی بریتانیا استفاده کرده است، می‌نویسد: «که نیاز انگلیس به فلسطین در فوریه ۱۹۱۵م، زمانی بوجود آمد که یک نیروی کوچک ترک، توسط رهبران آلمانی موفق شدند به کانال سوئز برسند. دکترین استراتژیک پیشین آن‌ها شکست خورده بود، نظریه‌ای که به کویر سینا به عنوان یک مانع غیرقابل عبور پیش از کانال سوئز بستگی داشت. گرچه ترک‌ها هیچ دستاورد نظامی نداشتند، اما استراتژیست‌های بریتانیا تصمیم گرفتند تا فلسطین به عنوان پایگاه انگلیس برای دفاع از رویکردهای کانال سوئز انتخاب گردد» (Cohen, ۲۰۱۷: ۸).

علاوه بر کمک مالی یهودیان به بریتانیا در جنگ جهانی اول، وایزمن رهبر نهضت صهیونیسم، با اختراع ماده آستون به اهداف جنگی انگلستان کمک نمود و بستر را برای اعلامیه بالفور فراهم کرد.

در طی دوران جنگ اول جهانی، هربرت ساموئل عضو کابینه که طرفدار صهیونیست‌ها بود، طرح ایجاد موطن ملی یهود در فلسطین را به اعضا کابینه انگلستان و نمایندگان مجلس عوام آن کشور تقدیم کرد و پیشنهاد نمود: «یک دولت یهودی تحت نظارت انگلستان در فلسطین به وجود آید و بین ۳ تا ۴ میلیون نفر یهودی که در اروپا متفرقند به آن‌جا روند و بدین ترتیب انگلستان یک حکومت همسو و حافظ منافع خود، در کنار کانال سوئز ایجاد کرده و این نقطه حساس را در دست گیرد» (زعیترا، ۱۳۶۲: ۹۵). گفتنی است، لوید جرج، نخست‌وزیر بریتانیا نسبت به این طرح علاقه نشان داد. مدارک رسمی موجود حاکی از این است که اعلامیه بالفور قبل از این‌که به‌طور رسمی اعلام شود به ویلسون، رئیس‌جمهور امریکا عرضه شد و موافقت وی با این اعلامیه کسب گردید.

### اعلامیه بالفور

در مسیر تدوین و صدور اعلامیه بالفور غیر از نقش کشورهای و جریانات، افراد مهمی نقش داشتند؛ از جمله لوید جرج، حییم وایزمن، ویلسون، بالفور، و مخالفینی از یهودیان، اعراب و اشخاصی که در سیستم تصمیم‌گیری بریتانیا تاثیرگذار بودند. مهمترین فرد در میان موافقان، آرتور

<sup>۱</sup> - Vertan



جیمز بالفور، وزیر خارجه وقت بریتانیا بود که در کارنامه‌اش، در اوایل قرن بیستم، یک دوره سه ساله از نخست‌وزیری را هم دارد. بالفور متولد ۲۵ جولای ۱۸۴۸ میلادی در اسکاتلند و از سران حزب محافظه کار بود که پس از عمری فعالیت در عرصه سیاست با درج عنوان صادر کننده اعلامیه بالفور به عنوان مهمترین میراث خود، در ۱۹ مارس ۱۹۳۰ از دنیا رفت.

نامه‌ای که جیمز بالفور، وزیرخارجه انگلستان به لرد روتشیلد (روچیلد)، رئیس فدراسیون صهیونیسم بریتانیا نوشت؛ به اعلامیه بالفور نامدار شد. بالفور در این نامه دل‌بستگی خود را به تاسیس میهن یهودی در فلسطین اعلام کرد و قول آن را داد. نامه ذکر شده که به تاریخ ۲ نوامبر ۱۹۱۷ م، صادر شده چنین است:

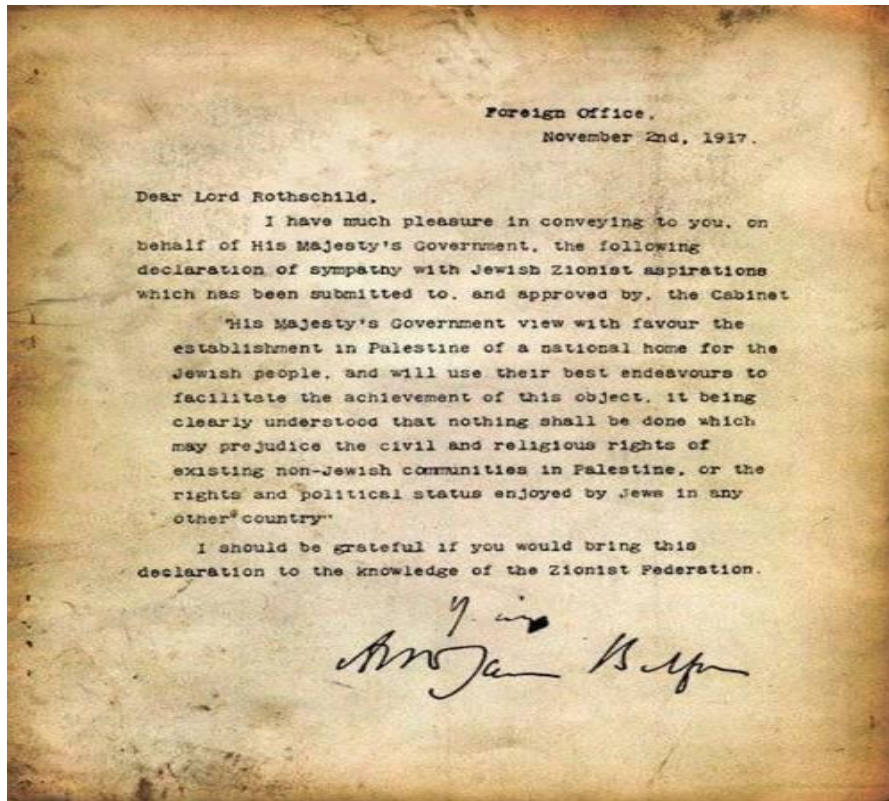
«لرد روچیلد گرامی

بسیار خوش‌وقتم که از جانب دولت اعلی حضرت [بریتانیا] همدردی و همدلی خود با خواسته‌ها و آرزوهای یهودیان صهیونیست که به هیئت وزیران تقدیم و با آن موافقت شده ابلاغ نمایم. دولت اعلی حضرت تاسیس وطن ملی برای ملت یهود در فلسطین را با علاقه دنبال می‌کند و برای فراهم کردن برپایی آن تمام تلاش خود را خواهد کرد. اما باید به روشنی دانست که هرگز نباید کاری برخلاف و به زیان حقوق مدنی و مذهبی گروه‌های غیر یهودی ساکن فلسطین یا حقوق و موقعیت قانونی یهودیان در دیگر کشورها انجام شود. بسیار سپاسگزار خواهم بود اگر این بیانیه را به اتحادیه صهیونیسم برسانید.

آرتور بالفور».

### واکنش اعراب به اعلامیه بالفور

انتشار خبر وعده بالفور، ناراحتی بسیار شدیدی در جامعه عربی پدید آورد؛ شریف حسین بلافاصله نماینده دولت بریتانیا را احضار نمود و در این خصوص توضیح خواست.



دولت بریتانیا نماینده رسمی نزد شریف حسین فرستاد و با تاکید فروان اطمینان داد که به هیچ وجه اجازه نخواهد داد که یهودیان در فلسطین مزاحم حقوق اعراب شوند و تا آنجا به یهودیان اجازه مهاجرت و سکونت در فلسطین می دهد که با آزادی سیاسی و اقتصادی اعراب سازگار باشد و به حقوق آنان لطمه وارد نسازد.

جمعی از اهالی سوریه که در مصر سرگرم تنظیم برنامه و سروسامان دادن به قضیه اعراب بودند، قرارداد سایکس-پیکو و وعده بالفور آنان را به شدت مضطرب ساخت، یادداشتی به دولت انگلستان تقدیم داشته و درباره سیاست آن دولت نسبت به بلاد عربی پس از جنگ توضیح خواستند. در روز شانزدهم ژوئن ۱۹۱۸ از طرف دولت بریتانیا به طور رسمی پاسخ داده شد: « آن دولت به همان

عهدی که با اعراب بسته وفادار و پایدار است [تشکیل خلافت اسلامی در سرزمین‌های عربی که از امپراتوری عثمانی مجزا گشته] و در راه آزادی و استقلال اعراب تلاش خواهد نمود و اطمینان داد که در آینده حکومت و اراده بلاد عرب، طبق خواسته سکنه اعراب باشد». (زعیترا، ۱۳۶۲: ۱۰۱)

ویلسون، رئیس جمهور آمریکا در چهارم ژوئیه ۱۹۱۸ ضمن نطقی به صراحت و تاکید اشاره داشت: «پس از جنگ کار ممالک ضعیف و کوچک و از جمله ممالک عربی براساس آزادی و اراده ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود انجام خواهد شد و این نطق اعراب را بیش از پیش مطمئن ساخت» (زعیترا، ۱۳۶۲: ۱۰۲) اما در عمل سران کشورهای ایالات متحده آمریکا و بریتانیا به قول خود پایبند نماندند و اعلامیه بالفور بنیاد تشکیل دولت اسرائیل شد.

### واکنش گروه‌های مختلف ساکن فلسطین به اعلامیه بالفور

علاوه بر مطالب فوق که حاکی از مبهم بودن عبارت وطن ملی در اعلامیه بالفور است، باید اضافه نمود که، فلسطینی‌ها اعم از مسیحی و مسلمان اعلامیه بالفور را رد کردند؛ اما آنچه که کمتر دانسته شده، این است که یهودیان فلسطین نیز این اعلامیه را نپذیرفتند و با تشکیل وطن ملی یهودی در فلسطین مخالفت کردند.

رونالد استرز<sup>۱</sup>، نخستین حاکم نظامی انگلیس در بیت المقدس می‌نویسد: «یهودیان متعصب بیت المقدس، الخلیل و ... شدیداً با صهیونیست سیاسی مخالفند...» (رودنسون و دویچر، ۱۳۵۷: ۲۱). مخالفت یهودیان فلسطین با تاسیس یک وطن ملی یهودی در این کشور خود نشانگر این واقعیت است که این عمل یک پدیده خارجی و مفهومی بیگانه و تحمیلی بر فلسطینی‌ها و حتی یهودیانی که در این کشور زندگی می‌کردند، بود، بنابراین چنین مفهومی نمی‌تواند به شناخت حق خودمختاری جامعه یهود و سپس زندگی آن‌ها در فلسطین تعبیر شود. مخالفت با وعده بالفور از جانب عده زیادی از یهودیان آمریکا و انگلستان وجود داشت. ایشان براین عقیده بودند اگر این عمل انجام شود، بقیه یهودیان که در موطن سابق خود می‌مانند، غریب و بدون حامی می‌شوند و مورد تهدید قرار خواهند گرفت.

اقدامات گروه‌های شبه‌نظامی و نظامیان صهیونیست، موج مخالفت و اعتراض‌های بومیان فلسطین را ایجاد کرد؛ حتی یهودیان مذهبی ساکن فلسطین و دیگر کشورهای جهان نیز به تلاش صهیونیست‌ها برای تشکیل دولت صهیونیستی در فلسطین معترض شدند. یهودیان مخالف و

<sup>۱</sup> - Ronald Sters

منتقد معمولاً از یهودیان ارتدوکس بودند که اعتقاد داشتند اسرائیل فقط در صورت بروز معجزه می‌تواند دوباره شکل بگیرد. این عده تشکیل دولت فعلی را به عنوان کوششی شرک‌آمیز از سوی بشر در غضب نقش خداوند می‌نگرند و سعی می‌کنند اسرائیل را از هم بپاشند. (الوندی، ۱۳۸۳: ۳۹) ربی المر برگر،<sup>۱</sup> خاخام و نویسنده یهودی آمریکائی، خاطر نشان کرده است که صهیونیت نه تنها تجاوزی علیه مردم بومی فلسطین است، بلکه تهاجمی علیه تمام اقلیت‌های یهود در سایر کشورها است که نمی‌خواهند در آن کشورها یا برای رفتن به آن کشورها برای ایشان حقوق ملی و قیودات درجه دومی وضع شود. (کتان، ۱۳۵۴: ۳۵) در همین راستا بنت‌ویچ اضافه می‌کند:

«اغلب به هدف‌های صهیونی چنین ایراد گرفته شده است که چگونه می‌توان عرب‌های مسلمان را که اکنون مالک سرزمین فلسطین هستند و تعدادشان بیش از هشتصد هزار نفر است اخراج کرد... باید این مطلب تأکید شود که یهودیان هرگز نمی‌خواهند تمام کشور را اشغال و تصاحب کنند. انتظار یک چنین اقدامی اشتباه است» (کتان، ۱۳۵۴: ۲۹).

علاوه بر مواردی که حاکی از ابهام عبارت وطن ملی در اعلامیه بالفور است، می‌بایست این نکته را ذکر کرد، محدوده ارضی دولت ملی در اعلامیه نیز صراحت لازم را ندارد. (کوئیگلی، ۱۳۷۲: ۱۵۱۴) آرنولد توین‌بی که در آن زمان جزو کارمندان اداره اطلاعات سیاسی وزارت خارجه انگلیس محسوب می‌شد، نظرات خود را پیرامون آینده فلسطین طی یادداشتی به وزارت خارجه تسلیم کرد: ... با توجه به منافع انگلیس در فلسطین باید گفت چون در این سرزمین [فلسطین] چندین مکان مقدس برای مذاهب مختلف قرار دارد به این جهت نیز نباید احتمال درگیری بین پیروان آن‌ها را از نظر دور داشت و لذا باید متذکر شد که برای بریتانیا هدفی جز این متصور نیست که قدرت اداره کننده این سرزمین را باید به نوعی شکل دهد که توانایی کافی برای مصالحه بین پیروان مذاهب مختلف و تامین منافع آن‌ها را داشته باشد و اگر هم دولت بریتانیا مایل است در فلسطین برای مناطق یهودی نشین امتیازات و تسهیلات ویژه‌ای در نظر بگیرد این اقدام نباید به شکلی صورت پذیرد که افکار عمومی اعراب و یا اکثریت مسلمان این سرزمین احساس کنند دولت بریتانیا تبدیل به وسیله‌ای برای واگذاری اراضی اعراب یا مسلمانان به اجنبی‌ها شده است (اینگرامز، ۱۳۷۰: ۴۲-۳۸).

<sup>1</sup> - Rabbi Elmer Berger

### تفاوت ماهوی وطن ملی با دولت ملی

در خصوص مفهوم وطن ملی یهود گفتنی است، گرچه بسیاری از یهودیان انگلیسی با فلسطین به عنوان یک وطن معنوی موافق بودند، ولی با ایجاد یک ماهیت سیاسی یهودی در فلسطین یا اعطای هرگونه حق ویژه به یهودی‌ها نسبت به سایر جوامع موجود در این کشور مخالف بودند. مخالفت این گروه، نقشه صهیونیست‌ها را برهم نزد، اما در محدود کردن دامنه آن در دو جنبه اثر گذاشت:

اول) به جای شناختن فلسطین به عنوان وطن ملی یهود، اعلامیه به این صورت تغییر یافت «تاسیس وطن ملی یهودیان در فلسطین را با نظر موافق تلقی می‌کند».

دوم) حفاظت و حمایت از حقوق ملت بومی فلسطین بدین طریق بدان افزوده شد که «با این تفاهم که هر نوع اقدامی که به حقوق ملی و مذهبی جماعات غیر یهودی در فلسطین یا حقوق و موقعیت سیاسی یهودیان در کشورهای دیگر لطمه زند، انجام نخواهد شد» (Cohen, 2017: 12).

چنان‌که اشاره گردید، به باور برخی اعلامیه بالفور به دنبال ایجاد یک حکومت یهودی نبود. در ثانی با پذیرش این فرض محال، تاسیس یک چنین وطن ملی، موکول به حفظ و حمایت خواست‌های مردم بومی این کشور بود؛ یعنی هر نوع اقدامی که به حقوق ملی و مذهبی جماعات غیر یهودی این سرزمین لطمه زند، انجام نخواهد شد. عبارت حفظ و حمایت (از حقوق مردم فلسطین) علی‌رغم مخالفت‌های آشکار سازندگان اعلامیه به وسیله کابینه بریتانیا در اعلامیه گنجانده شد.

نورمن بنت‌ویچ<sup>۱</sup> یهودی، که برای چندین سال مقام دادستانی فلسطین را در دوره قیمومیت بریتانیا برعهده داشت در موارد متعددی به این مطلب که منظور از عبارت وطن ملی، حاکمیت دولت یهود بر سرزمین فلسطین نیست، چنین اشاره نموده است:

«حاکمیت لازمه هدف ملی یهود نیست. تحصیل آزادی برای یهودیان به منظور توسعه و پیشرفت مطابق سنت‌های خویش و در سرزمین خویش اگرچه همه خواست‌های یهودیان را شامل نمی‌شود ولی مهم‌ترین آن هاست». وی هم چنین اضافه می‌کند: «اغلب به هدف‌های صهیونی چنین ایراد گرفته شده است که چگونه می‌توان عرب‌های مسلمان را که اکنون مالک سرزمین فلسطین اند و تعدادشان بیش از یک چهارم میلیون است اخراج کرد... باید براین مطلب تاکید شود که یهودیان هرگز نمی‌خواهند تمام کشور را اشغال و تصاحب کنند. انتظار یک چنین اقدامی اشتباه است» (کتان،

<sup>1</sup> -Norman Benet Wich

۱۳۵۴: ۲۹).

بنت‌ویج برای فراهم آوردن مجموعه‌ای از قوانین تجاری جدید در فلسطین تلاش کرد، زیرا معتقد بود با این امر توسعه اقتصادی آسان‌تر می‌شود و در نتیجه مهاجرت بیشتر یهودیان به فلسطین را موجب می‌گردد. وی در تعریف مفهوم وطن ملی یهود اعطای هر گونه حق حاکمیت سیاسی را نفی می‌کند ولی همان‌طوری که در زیر گفته شده هدف خود را کسب فرصت برای توسعه فرهنگ می‌داند:

« اکنون هدف یک وطن ملی برای مردمی بی‌وطن در این قیومت [فلسطین] تجسم یافته است. این قیومت به سرزمینی اشاره می‌کند که در آن مردم یهود بدون داشتن حق حاکمیت سیاسی دارای موقعیت قانونی شناخته شده‌ای هستند و می‌توانند به توسعه و پیشرفت هدف‌های اخلاقی اجتماعی و عقلانی بپردازند » (لیخوفسکی، ۲۰۰۶: ۵۷-۵۸).

در جمع بندی این بخش چنین می‌توان گفت که اعلامیه بالفور نه تنها درباره وطن ملی مفهوم واضحی ارائه نداد، بلکه واقعیت سیاسی حکم می‌کرد دولت بریتانیا از عباراتی استفاده کند که صراحت کمتری داشته باشد.

اعلامیه بالفور نمی‌تواند یک التزام بین المللی باشد و فقط یک مهر و لطف یکسویه است که به منظور خاصی صورت گرفته؛ فلسطین از املاک انگلستان نبوده که حق بخشش آن را داشته باشد. هربرت ساموئل که خود یک رهبر صهیونی است، نخستین فرد در کابینه بریتانیاست که به نفع صهیونی‌ها وارد عمل شد. وی که قبل از نوامبر ۱۹۱۴ م بازگشت یهودیان به فلسطین را کمی بیشتر از یک ایده دور دست ملاحظه می‌کرد، درباره اعلامیه بالفور چنین اظهارنظر می‌کند:

« داشتن حکومتی یهودی برای قرن‌ها آرزوی مردم یهود بوده است. رویائی که در زمان حال نمی‌توان آن را به رسمیت شناخت. اعلامیه بالفور متضمن هیچ قولی نسبت به حکومت یهودی نیست ... آن چه از طرف دولت بریتانیا وعده داده شده، موافقت با ایجاد یک وطن ملی یهودی در فلسطین است. این عبارت با نهایت دقت انتخاب شده است. اعلامیه نمی‌گوید که فلسطین باید وطن ملی یهود باشد، بلکه اظهار می‌دارد که تاسیس وطن ملی یهود را بدون این که به حقوق داخلی و مذهبی مردم عرب فلسطین لطمه ای وارد شود با نظر موافق تلقی می‌کند » (Kelsted, ۲۰۱۷: ۲۸). در همین راستا مسئول کمیسیون سلطنتی بریتانیا در سال ۱۹۳۶ م، اظهار نمود «که ابهام در عبارت «وطن ملی» عامل اساسی ناآرامی و خصومت میان اعراب و یهودیان بوده است. اما به دلیل نگرانی‌های اعراب، مقاله سفید چرچیل در سال ۱۹۲۲ م تاکید کرد که بریتانیا هرگز قصد نداشته که

یک فرهنگ بیگانه را بر اعراب فلسطین مسلط کند و نه « ایجاد یک فلسطین کاملاً یهودی » را تحمیل کند و در ضمن انتظار چنین کاری را غیر ممکن می‌دانست و چنین هدفی را در نظر نداشت « (Cohen, ۲۰۱۷: ۱). آن چه از اظهارات و مستندات ذکر شده دریافت می‌شود این است در اعلامیه بالفور، لغت وطن ملی مبهم است و حاوی معنی روشن و دقیقی نیست.

### نقد محققین و سیاستمداران غربی بر تشکیل دولت یهودی در فلسطین:

#### - کنعانی‌های عرب؛ نخستین ساکنان فلسطین

برخلاف ادعای صهیونیسم سیاسی مبنی بر این اصل که سرزمین فلسطین، وطن تاریخی ملت یهود است که در آنجا به بزرگترین پیشرفت خود نائل آمده‌اند. (parkes, ۱۹۴۴) گفتنی است، یهودیان، اولین ساکنین فلسطین نبودند. زمانی بسیار طولانی قبل از این که قوم یهود به این سرزمین مهاجرت کنند؛ فلسطین دارای سکنه بوده است و شواهدی متقن نشانگر این واقعیت است. اولین ساکنان شناخته شده فلسطین، کنعانی‌ها بودند. در ضمن اولین نام‌گذاری سرزمین یاد شده به وسیله کنعانی‌ها صورت گرفت؛ به گونه‌ای که تورات نیز آن را سرزمین کنعان و زمین کنعانیان می‌نامد (کتاب مقدس، داوران، ۱۹: ۱۰۱۱). گفتنی است قوم کنعانی عرب بودند که از جزیره العرب (شبه جزیره عربستان) کوچ نموده و در سرزمین فلسطین سکنی گزیدند.

با توجه به واقعیات تاریخی، ادعای صهیونیسم مبنی بر اینکه خود را وارث فلسطین دانسته، تاریخ سیاسی این سرزمین را با حکومت پادشاهی اسرائیل در سال‌های پیش از میلاد برابر می‌داند و عبرانی‌ها را جزو نخستین ساکنان فلسطین به حساب می‌آورد؛ از هیچ اعتباری برخوردار نیست. برخی از محققان یهودی نیز این نکته را تایید می‌کنند، برای مثال، ماکسیم رودنسون، محقق یهودی فرانسوی می‌گوید: «مردم فلسطین به تمام معنا از نظر بومی همان فلسطینی‌های قدیم و فرزندان کنعانی‌ها و سایر قبایل اولیه فلسطین هستند.» (شیخ نوری، ۱۳۸۲: ۸۴). در مجموع سرزمین فلسطین سابقه تمدنی طولانی دارد، که پرداختن به آن خارج از این مجال است.<sup>۱</sup>

۱ - لازم به ذکر است، کنعانی‌ها سه هزار سال پیش از میلاد، یعنی درست ۱۸۰۰ سال قبل از تهاجم و استیلای قوم یهود، از جزیره العرب (شبه جزیره عربستان) کوچ نموده و در سرزمین فلسطین سکنی گزیدند. اولین نام‌گذاری سرزمین یاد شده به وسیله کنعانی‌ها صورت گرفت. تورات نیز آن را سرزمین کنعان و زمین کنعانیان می‌نامد (کتان، ۱۳۵۴: ۱۳). در سال ۱۱۸۴ پیش از میلاد، جمعی از جزیره کرت به جنوب غزه مهاجرت کردند و به تدریج شهرهای کنعانیان را تصرف نمودند ولی تحت تاثیر کنعانیان بت پرست شدند و این مهاجران فلسطینی نامیده شدند. (ایزدی، ۱۳۷۳: ۴)

در سال ۱۲۰۰ ق.م یا حدود آن اسرائیلی‌ها از مشرق به سرزمین کنعان و در نتیجه به شهر اریحا حمله کردند سپس قبایل اسرائیلی در سرتاسر کشور کنعان به طور پراکنده مستقر شدند. البته این استقرار به کندی صورت گرفت و حدود دو قرن طول کشید. فلسطینی‌ها



در همین راستا در سال ۱۹۲۰م هنگامی که حکم قیمومت بریتانیا بر فلسطین در مجلس اعیان این کشور مورد بحث قرار گرفته بود، لرد سیدنهام<sup>۱</sup> با ذکر دلایلی اظهار داشت فلسطین وطن تاریخی ملت یهود نیست:

« من کاملاً با خواست یهودیان برای یافتن یک وطن ملی موافقم ولی این را می‌گویم که اگر این خواست مستلزم اعمال بی‌عدالتی بزرگی نسبت به مردمی دیگر شود باید از این خواست صرف‌نظر کرد... فلسطین وطن اصلی یهودیان نیست. یهودیان این سرزمین را پس از یک کشتار بی‌رحمانه به دست آوردند و هرگز همه آن را که اکنون آشکارا درخواست می‌کنند متصرف نشدند... اگر قرار شود که ادعای فتح چندین هزار سال قبل را مبنای کار قرار دهیم تمام جهان باید واژگون شود... » (Cohen, ۲۰۱۷: ۴).

### عدم پیوند نژادی یهودیان کنونی فلسطین با عبری‌های عصر باستان

برخی از تاریخ‌نویسان یهودی خود به این حقیقت معترف هستند. به عقیده ژوزف رینخ<sup>۲</sup>، سیاستمدار یهودی الاصل فرانسوی، یهودیان امروز به نژادی وابسته نیستند. یهودیان قرن بیستم غالباً اعقاب آنانی هستند که بعدها به دین یهود درآمدند و پیوند نژادی با اسرائیلی‌ها یا عبری‌هایی که در فلسطین در زمان مسیح و یا قبل از وی زندگی می‌کردند، ندارند؛ و... (کتان، ۱۳۵۴: ۲۳-۲۱). لرد سیدنهام در خصوص مسئله حق حاکمیت اعقاب قوم یهود در فلسطین چنین می‌گوید: «

---

همیشه با اسرائیلی‌ها در جنگ بودند. این جنگ‌ها بیش از ۲۰۰ سال طول کشید با وجودی که از اشغال کنعان به وسیله اسرائیلی‌ها مدت زیادی می‌گذشت ولی آن‌ها در این مدت به داشتن پادشاهی و یا حکومت مرکزی موفق نشدند تنها در سال ۱۰۰۰ ق.م بود که داود (ع) پیامبر اولین حکومت یهودی را در فلسطین بنا نهاد. (کتان، ۱۳۵۴: ۱۴)

حکومت اسرائیل به وسیله آشوری‌ها در سال ۷۲۱ ق.م از بین رفت. پادشاهی یهودیه نیز به وسیله بابلی‌ها در سال ۵۸۷ ق.م سقوط نمود. این سقوط پایان مطلق حکومت سازمان یافته یهودی را بر فلسطین نشان می‌دهد. دوازده قبیله بنی اسرائیل به قفقاز، ارمنستان و به خصوص بابل تبعید و نابود شدند. در سال ۵۲۰ ق.م کورش پادشاه ایران به یهودیان اجازه داد که به بابل برگردند، گرچه همه برگشتند ولی آن‌هایی که برگشتند تحت فرمانروایی ایران و سپس مقدونیان و رومیان زندگی کردند (کتان، ۱۳۵۴: ۱۵). حکومت مسلمانان هم از سال ۶۳۷ میلادی / ۱۵ هجری، به وسیله اعراب مسلمان و از سال ۱۵۱۷م به وسیله ترک‌های مسلمان تقریباً ۱۳ قرن طول کشید. به استثناء حکومت لاتینی در زمان جنگ‌های صلیبی و دوره کوتاهی از حکومت فردریک دوم در اورشلیم، فلسطین در تمام مدت تحت تصرف مسلمانان عرب و ترک بود که سرانجام حکومت ترک‌ها بر این منطقه در سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۷م در نتیجه اشغال نظامی فلسطین به وسیله قوای انگلیسی و نیروهای متفقین در جنگ جهانی اول خاتمه یافت. (Nashif, ۱۹۷۷)

<sup>۱</sup> -Lord Seyednham



ممکن است ما با آرزوهای معنوی پیروان مذهبی الهی برای بازگشت به منطقه کوچکی که در آن زمان برای مدتی محدود حکومت کرده اند، کاملاً موافق باشیم ولی قبول هرگونه حقی نسبت به سرزمین مقدس برای یهودیان قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی که اکثراً از اعقاب یهودیانی که در اورشلیم بودند، نیستند، جدا غیرممکن است» (رودنسون و دویچر، ۱۳۵۷: ۲۳). بدین ترتیب، از نظر مورخین و محققین (یهودیان ضد صهیونیست و محققین بی طرف) ادعای تاریخی صهیونیست ها نسبت به فلسطین از اعتبار برخوردار نمی باشد و نمی توان بر اساس این پیوند تاریخی، اشغال فلسطین و تاسیس اسرائیل را توجیه کرد. (شیخ نوری، ۱۳۸۲: ۸۴).

### تفسیر دوگانه از اعلامیه بالفور؛ حقوق مذهبی و اجتماعی اعراب یا وطن ملی

#### یهود

در خلال دو جنگ جهانی اول و دوم تفاسیر مختلف و متناقضی در مورد عبارت «وطن ملی» و آنچه که مورد نظر شخص بالفور بود، بیان می شد. به طوری که اختلاف نظر میان کارشناسان وزارت خارجه انگلیس در این باب مشهود بود.

تعدادی از دولت مردان انگلستان سال های متوالی، به دنبال ایجاد توازن و تساوی حقوق بین دو طرف اعراب و اسرائیل بودند. طرف حامی عرب متوجه شد که تغییر تعهدات صهیونیست ها بدون خلل در تعهدات اعراب و تغییر در کمیت انتقال یهود و برخورد با حقوق مذهبی و اجتماعی اعراب، مستلزم الغای اعلامیه بالفور است. (صفا تاج، ۱۳۸۰: ۶۰۰، ۶۰۱) در حالی که صهیونیست ها تفسیری مخالف این مطلب داشتند که اصل در اعلامیه بالفور تاسیس وطن ملی است و حمایت از حقوق اجتماعی و مذهبی غیر یهود شرط فرعی آن است و در صورت اختلاف، فرع بایستی به خاطر اصل، حذف شود.

بالفور می گفت: «منتقدین صهیونیسم بحث حق تعیین سرنوشت را پیش می کشند تا نتیجه بگیرند که فلسطین باید به اکثریت جمعیت موجودش تعلق داشته باشد». او اذعان داشت که نکته فنی ظریفی در این دعوی هست؛ اما استدلال می کرد که وضع مردم یهود در تمام کشورها کاملاً استثنائی است... اصل حق تعیین سرنوشت در بطن و اساس خود منافاتی با سیاست صهیونیست ندارد؛ هرچند که تفسیر فنی این اصل چندان به نفع آنان نیست» (Cohen, ۲۰۱۷: ۳).

بالفور از مزایای سرمایه گذاری سرمایه داران یهودی در کشور سخن می گفت: «ما در نظر نداریم در فلسطین حتی جویای نظر ساکنان فعلی آن کشور بشویم» (Cohen, ۲۰۱۷: ۳). منطق بالفور

برای نادیده گرفتن حقوق اعراب این بود که صهیونیسم درست یا غلط، خوب یا بد، ریشه در سنن کهن، نیازهای امروز و امیدهای فردا دارد و اهمیت آن بیشتر از خواست‌های هشتصد هزار عرب متعصبی بوده که در آن دوران در آن سرزمین قدیمی ساکن بودند.

### انتقاد مجالس اعیان و عوام بریتانیا از اعلامیه بالفور

مقامات انگلیسی آگاه بودند که مهاجرنشین صهیونیست زمین و منابع را از چنگ اعراب فلسطینی درخواهد آورد. (کوئیگلی، ۱۳۷۲: ۱۵ و ۱۶) اکثریت لردها با اعتراض به اعلامیه ۱۹۱۷ م با اختیارات و اعطاء امتیازات غیرمنصفانه صهیونیست‌ها نسبت به اکثریت عرب بومی فلسطین مخالفت کردند. لرد الینگتون<sup>۱</sup> این پیشنهاد را مطرح کرد: «قیمومت فلسطین در قالب فعلی غیر قابل قبول است، زیرا این به طور مستقیم نقض تعهد دولت عالی‌رتبه [بریتانیا] به مردم فلسطین است» (Cohen, ۲۰۱۷: ۳). الینگتون در طول درگیری یا برخورد منافع بین جمعیت بومی اعراب فلسطین و صهیونیست‌های تازه وارد تحت حمایت دولت قرار داشت:

«طرح ورود یک نژاد بیگانه در میان یک نژاد بومی، غیر طبیعی است و امروزه این نوع عملکرد در هر جا که محکمه ای باشد اشتباه بزرگی است. در نهایت این عملکرد، مناسب حکومت عالی‌رتبه [بریتانیا] نیست که پول مالیات دهندگان انگلیس را برای اهداف این چینی صرف کند» (Cohen, ۲۰۱۷: ۳). موضع مجلس اعیان انگلستان با ترکیب اعلامیه بالفور در حکم قیمومت فلسطین قابل توجه است. مجلس اعیان با ترکیب این دو مطلب مخالف بود. در مشاجره‌ای که در ۲۱ ژوئن ۱۹۲۲ م، در مجلس در گرفت، لرد اسلینگتون نسبت به پیشنهادی که غیرقابل قبول بودن قیمومت را در شکل کنونی‌اش بیان می‌کرد، اظهار داشت که این عمل مستقیماً ناقض وثیقه‌ها و تعهداتی است که دولت بریتانیا به مردم فلسطین داده است، به علاوه مقررات این اعلامیه راجع به استقرار وطن ملی یهود با ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل که در آن اصول اساسی نظام قیمومت را مشخص می‌کند، منافات دارد. (Likhovvski, ۲۰۰۶: ۵۷-۵۸) بر اثر مخالفت دو مجلس قرار شد که برای تصمیم نهایی در این باره رأی گیری شود. نتیجه این اقدام ۶۰ به ۲۹ به نفع مخالفین تحقق اعلامیه بالفور بود. در حقیقت تصمیم گیری مجالس بریتانیا نشان‌دهنده نسخ و بطلان اعلامیه است. در مناظره بعدی در مجلس عوام با پیشنهاد تسلیم حکم قیمومت فلسطین به پارلمان برای تصویب مخالفت شد. قریب به یک ماه پس از مخالفت مجالس بریتانیا با مفاد اعلامیه بالفور، دولت بریتانیا با تصویب حکم

<sup>1</sup> - Lord Ellington

قیمومت و گنجاندن مفاد اعلامیه بالفور در شورای جامعه ملل به تصمیم مجلس اعیان و عوام بریتانیا پشت نمود. بنابراین در حقیقت اعلامیه بالفور نه به وسیله مجلس اعیان و نه مجلس عوام هرگز تصویب نشد. (کتان، ۱۳۵۴: ۲۶ و ۲۷).

### نقد حقوقی اعلامیه بالفور

نخستین اشکال حقوقی در اعلامیه بالفور این است که در اعلامیه یادشده، طرف خطاب این نامه شخص روچیلد رئیس فدراسیون صهیونیسم بریتانیا است که به هیچ وجه اعتبار بین المللی ندارد. (کتان، ۱۳۵۴: ۳۴ و ۳۳)

ایراد دیگری که به این اعلامیه وارد شده، این است که دولت بریتانیا به عنوان طراح این اعلامیه هیچ گونه حاکمیت و تسلطی بر فلسطین نداشت که آن را برای دادن وعده‌ای معتبر و حقوقی از هر نوع و وسعتی که باشد، به نفع یهودیان جهان قادر سازد و در این زمینه فرقی بین وعده درباره مالکیت سرزمینی، سیاسی و فرهنگی نیست؛ زیرا در تاریخی که اعلامیه بالفور انتشار یافت، فلسطین بخشی از امپراطوری عثمانی بود، کشور فلسطین و مردم آن جزو قلمرو قانونی حکومت بریتانیا نبودند. در نتیجه، این اعلامیه از نظر حقوقی بدین جهت بی اعتبار است که بخشنده نمی تواند آن چه را به او متعلق نیست، ببخشد، درحالیکه اعلامیه بالفور سندی است که در آن بریتانیا رسماً به یهودیان وعده می دهد که کشور فلسطین را به ایشان ببخشد.

اعلامیه به خاطر این که به حقوق طبیعی و قانونی ملت فلسطین تجاوز کرده بی اعتبار است. دیگر مهم نیست که خواست اعلامیه ایجاد یک حکومت یهودی بوده و یا صرفاً می خواسته برای یهودیان وطنی ملی بسازد، در هر صورت به خاطر این که حق ندارد به حقوق ملت فلسطین آسیب برساند فاقد هرگونه ارزشی است (شریفی و دیگران، ۱۳۹۴).

در مجموع علاوه بر اشکالاتی که در سطور پیشین به آن اشاره گردید، برخی از مهمترین ایرادات دیگر از جهت ابعاد حقوقی که بر اعلامیه بالفور وارد است را می توان چنین برشمرد:

- اعلامیه بالفور صرف نظر از معنی واقعی آن، که هرچه می خواهد باشد، با تعهدات و وثیقه‌هایی که دولت بریتانیا به عرب‌ها و فلسطینی‌ها خصوصاً چه قبل از تاریخ صدور این اعلامیه و چه بعد از آن داده بود، مبنی بر این که در سال ۱۹۱۷ آن‌ها را از عثمانی جدا کرده و به ایشان استقلال دهد، منافات کامل داشت. (کتان، ۱۳۵۴: ۲۸-۳۲)
- این در حالی بود که در روز ۸ نوامبر ۱۹۱۸ م درست سه روز پیش از پایان جنگ جهانی

اول انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها با انتشار بیانیه مشترکی به مردم سوریه و فلسطین و بین‌النهرین (عراق) اطمینان دادند که سیاست متفقین چیزی جز استقرار حکومت ملی و اداره امور سرزمینها با خواست و اراده مردمانش نخواهد بود. (اینگرامز، ۱۳۷۰: ۴۰)

- کلمه وطن ملی در قوانین و اصطلاحات بین‌المللی معنی و مفهوم مشخصی ندارد، این اصطلاحی است که یهودیان آن را ابداع نمودند و بریتانیا در اعلامیه بالفور، به کار برده است. (Likhoovski, ۲۰۰۶)
  - در متن وعده، قید شده که تشکیل وطن ملی یهود نباید ضرری به حقوق اجتماعی و دینی ملل دیگر وارد آورد. در این اعلامیه، یهودی‌ها اصل فرض شدند و از وجود ملت عربی تجاهل شده و حتی اسمی از عرب برده نشده است.
  - در متن وعده عمداً حقوق دینی و اجتماعی ذکر شده و به حقوق سیاسی اشاره نشده است، دولتمردان وقت بریتانیا توجه داشتند که کلمه حقوق دینی و اجتماعی لفظی مبهم و قابل همه‌گونه تفسیر و تاویل است در عین حال وقتی به حقوق موجود یهود در ممالک دیگر می‌رسند مخصوصاً کلمه حقوق سیاسی را به کار می‌برند.
- با توجه به مطالب ارائه شده در این بخش، برخی از اشکالات دیگر ابعاد حقوقی که بر اعلامیه بالفور وارد است از این قرار است:
- طرفداران تشکیل دولت اسرائیل بر این ادعا هستند، گرچه اعلامیه بالفور در ابتدا فاقد ارزش حقوقی بود ولی با گنجاندن آن در حکم قیمومت فلسطین اعتبار و ارزش یافت. ترکیب اعلامیه بالفور با یک سند بین‌المللی مانند حکم قیمومت عدم اعتبار آن را از بین نبرد و نمی‌توانست از بین ببرد زیرا یک چنین سند بین‌المللی خود تقدسی نداشت که بتواند آن چه را که ذاتاً بی اعتبار و غیرقانونی بود، اعتبار بخشد. پس اعلامیه چه در متن حکم قیمومت گنجانده می‌شد یا نه، نمی‌توانست هیچ گونه حق قانونی را به یهودیان صهیونی در فلسطین اعطا کند. این اعلامیه جز وعده غیرقانونی و خیانت‌آمیزی که عواقب دردناک و وخیمی را برای فلسطین و خاورمیانه به بار آورده؛ چیز دیگری نیست.
  - نکته حائز اهمیت این است که در خود هیأت حاکمه و مجالس انگلستان مخالفت‌های فراوانی با واگذاری سرزمین اعراب مسلمان به یهودیان و صهیونیست‌ها وجود داشت، اما واقعیت این بود که صهیونیست‌ها حاکمان واقعی انگلستان بودند و توانستند پروژه یهودی

سازی فلسطین را به پیش ببرند.

- تاسیس وطن یهودی و باز گذاشتن درهای فلسطین به روی مهاجرین صهیونیست و تهیه وسایل انتقال اراضی فلسطین به آنان نه تنها مستلزم ضرر به جمیع حقوق عرب است، بلکه موجودیت آنان را تهدید می نماید. از دو هزار سال قبل یهود در اطراف و اکناف عالم متفرق شده و هر یک در یک جا تابع مملکتی و از ملتی مخصوص هستند... بسیاری از مورخین محقق اثبات کردند که یهودیان موجود با یهود سامی دوران اول ارتباطی ندارند و بیشتر یهود اروپای شرقی از نسل قبایل خزر هستند که در قرن ۸ م. با یهودیان اختلاط حاصل کرده و سپس در شرق اروپا منتشر شدند، تنها وسیله وحدت فعلی و ارتباط این یهودیان با اسرائیلی های دوران اول همان مذهب است و مذهب را فعلا ملاک وحدت نمی دانند. (رودنسون و دویچر، ۱۳۵۷: ۲۳)

- به نظر نمی رسد که حقوق بین الملل از مفهومی که به جای تحکیم صلح، نظم و ثبات موجد موقعیت های خطرناک و انفجارآمیز باشد، پشتیبانی نکند. اگر قرار بود چرخ زمان به عقب برگردد و موقعیت سرزمین های فعلی به وضع ده یا بیست یا سی قرن قبل تبدیل شود آن وقت چه مصیبت بزرگی در جهان روی می داد.

- سرزمین فلسطین از قدیم الایام همواره هم از نظر ایدئولوژیک و اعتقادی نزد صاحبان ادیان بزرگ الهی مورد توجه، تکریم و تقدیس بوده است و هم از نظر جغرافیای سیاسی و موقعیت سوق الجیشی نزد قدرتمندان و فاتحان بزرگ تاریخ، حائز اهمیت خاص بوده است، بنابراین آمد و شد قدرت های خارجی نمی تواند در حق مالکیت و حاکمیت ساکنان اولیه و اصلی این سرزمین خدشه ای ایجاد کند زیرا زور و اعمال قدرت ایجاد حق نمی کند.

به هر ترتیب صهیونیسم سیاسی توانست با مساعدت انگلستان و برنامه های از پیش طراحی شده در قالب گروه های مهاجر، شهرک های صهیونیستی در فلسطین ایجاد کند و به تشکیل گروه های شبه نظامی و دفاعی علیه ساکنان فلسطین اقدام کند. آزانس یهود از نظر دولت تحت قیومیت انگلستان به عنوان نماینده رسمی یهودیان فلسطین شناخته شد و این اولین گام در جهت محو حاکمیت فلسطینیان بود. صهیونیسم سیاسی در عین حال برای رسیدن به اهداف بلندمدت به انگلستان متوسل شد و منافع خود را از طریق آن قدرت استعماری پیگیری می کرد. (الوندی، ۱۳۸۳: ۴۰).

### نتیجه‌گیری

چنانکه در سطور پایانی این پژوهش اشاره گردید، اعلامیه بالفور به لحاظ حقوق بین‌الملل کاملاً بی‌اعتبار است؛ علاوه بر این به دلایل گوناگونی مانند تناقض با تعهدات انگلیس در برابر اعراب و تعارض با قرارداد سایکس - پیکو، دارای اعتبار قانونی نبوده و نیز با وجود مخالفت‌های سران عربی و همچنین مخالفت مجلس اعیان و عوام بریتانیا سرانجام در مهر ۱۳۰۱ ش. / ژوئیه ۱۹۲۲ م. در مقدمه حکم قیمومت انگلیس بر فلسطین از سوی شورای جامعه ملل مورد تأیید و تأکید قرار گرفت.

در این بین موضوع دولت ملی در اعلامیه بالفور مطرح شد که تا آن زمان در جوامع بین‌المللی ناشناخته بود و معنا و مفهوم مشخصی را به روشنی بیان نمی‌کرد. برخی معتقدند که واقعیت سیاسی حکم می‌کرد دولت بریتانیا از عباراتی استفاده کند که صراحت کمتری داشته باشد. به باور برخی دیگر اعلامیه بالفور در پی ایجاد یک حکومت یهودی نبود، بلکه منظور از وطن ملی یهود، ایجاد مرکزی فرهنگی و مذهبی مختص یهودیان بود. در ثانی با پذیرش این فرض محال، تاسیس یک چنین وطن ملی، موکول به حفظ و حمایت خواست‌های مردم بومی این کشور باید باشد؛ یعنی هر نوع اقدامی که به حقوق ملی و مذهبی جماعات غیر یهودی این سرزمین لطمه زند، انجام نخواهد شد. در اعلامیه بالفور دو هدف متعارض گنجانده شده بود: وطن ملی یهود و حفظ حقوق مذهبی و اجتماعی بومیان ساکن که اعراب فلسطینی بودند. سرانجام وقایع به گونه‌ای برنامه ریزی شده بود که در ظاهر کمک به فلسطین برای رسیدن به خودمختاری و حفظ منافع مردم آن سرزمین در الویت قرار دارد، حال آن‌که اهداف و سیاست‌ها تنها در جهت تشکیل وطن ملی یهود و آسان ساختن مهاجرت یهودیان به فلسطین به عنوان ارض موعود و اجرای سیاست‌های مورد نظر صهیونیست‌ها عملی می‌شد و با صدور نخستین کتاب سفید [۱۹۲۲م] از جانب انگلستان نظر قطعی و نهائی دولت ایشان درباره فلسطین اعلان و سیاست مزورانه و طرفداری جانبدارانه بریتانیا از صهیونیست بیش از پیش آشکار گردید.

### منابع:

۱. احمدوند، شجاع، (۱۳۸۴). (تاملی نظری در تکوین دولت صهیونیستی)، پژوهش حقوق عمومی شماره ۱۴ صص ۱۱۱ تا ۱۲۴.
۲. الوندی، محمد جواد، (۱۳۸۳). (صهیونیسم، تروریسم، بررسی نقش تروریسم در تکوین رژیم صهیونیستی)، مصباح شماره ۵۵ صص ۲۷ تا ۵۴.
۳. امیرشریفی، مجتبی، هراتیان نژاد، مجید، (۱۳۹۴). (بررسی رابطه تاریخی یهودیان با دولت فلسطین و مبانی حقوقی آن)، کنفرانس ملی مطالعات هنر و پژوهش‌های اسلامی.
۴. ایزدی، حجت، (۷۳ - ۱۳۷۲). (بررسی تحلیلی اقدامات جامعه ملل و سازمان ملل متحد در قضیه فلسطین)، دانشکده علوم اقتصادی دانشگاه علامه طباطبائی حقوق بین الملل.
۵. اینگرامز، دورین، (۱۳۷۰). بذرهای توطئه، ترجمه: حسین ابوترابیان، تهران، اطلاعات.
۶. دوست محمدی، احمد، (۱۳۸۲). (ساکنان و صاحبان اولیه و اصلی سرزمین فلسطین)، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶۱ صص ۶۵ تا ۹۸.
۷. رودنسون، ماکسیم، دویچر، ایزاک، (۱۳۵۷). درباره فلسطین، ترجمه: منوچهر هزارخانی، تهران: رواق.
۸. زعیتز، اکرم، (۱۳۶۲). سرگذشت فلسطین یا کارنامه سیاه استعمار، ترجمه: اکبر هاشمی رفسنجانی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم.
۹. شیخ نوری، محمد ابراهیم، (۱۳۸۲). (افسانه اسرائیل / مروری بر چگونگی تشکیل رژیم اسرائیل)، زمانه شماره ۱۵ صص ۸۱ تا ۸۶.
۱۰. صفا تاج، مجید، (۱۳۸۰). دانشنامه فلسطین. ۴ جلدی. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۱. طاهری آکردی، محمدحسین، دین پناه، حسن، (۱۳۹۵). (بررسی تحلیلی خاستگاه صهیونیسم فرهنگی و صهیونیسم سیاسی)، معرفت سیاسی شماره ۱۶ صص ۱۰۷ تا ۱۳۰.
۱۲. فاست، لوئیس، (۱۳۸۶). روابط بین المللی خاورمیانه، ترجمه: احمد سلطانی نژاد، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
۱۳. کتان، هنری، (۱۳۵۴). فلسطین و حقوق بین الملل: بررسی حقوقی برخورد اعراب و اسرائیل، ترجمه: غلامرضا فدائی، تهران: امیرکبیر.

۱۴. کوئیگی، جان، (۱۳۷۲). فلسطین و اسرائیل رویارویی با عدالت، ترجمه: سهیلا ناصری، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۵. منسفیلد، پیتز، (۱۳۹۵). تاریخ خاورمیانه، ترجمه: عبدالعلی اسپهبدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۶. ناشیبی، ناصرالدین، (۱۳۵۷). در خاورمیانه چه گذشت، ترجمه: محمدحسین روحانی، تهران: توس.
۱۷. لوتسکی، ولادیمیر، (۱۳۵۶). تاریخ عرب در قرون جدید از قرن شانزده تا پایان نخستین جنگ جهانی، ترجمه: پرویز بابائی، تهران: شاهرضا.

1. Cohen, Michael J. (2017). (*Centenary of the Balfour Declaration*) Middle Eastern Studies, DOI: 10.1080/00263206.2017.1360289.
2. Kelsted, Charlotte. (2017). (*100 years after the Balfour Declaration- Revising Sir Herbert Samuel's Legacy*). University of Exeter. CIGH Exeter.
3. Likhoovski, Assaf. (2006). (*Law and Identity in Mandate Palestine*) University of North Carolina Press.
4. Nashif, Taysir. (1977). (*Palestinian Arab and Jewish Leadership in the Mandate Period*) Journal of Palestine Studies. Vol.6, No.4, pp. 113-121.
5. Parkes, J.W. (1944). (*The Jewish National Home: The Second November, 1917-1942*) Royal International Affairs. Vol.20, No.2, p 270.
6. (*PALESTINE MANDATE*). HL Deb 21 June 1922 vol 50 cc994-1033. Available in
7. <https://api.parliament.uk/historic-hansard/lords/1922/jun/21/palestine-mandate>